

# بی‌گنا

شمارهٔ دهم

دی ماه ۱۳۳۱

سال پنجم

مجتبی‌مینوی

تساح

— ۲ —

لکم دینکم ولی دین (قرآن)

در حوزهٔ اسلام فرقه‌ای که بیش از همهٔ فرق در نصیبهٔ اخلاق بشر مؤثر بوده‌اند و هم ایشان مصروف‌آدم کردن این جنس دوبا و پرانداختن تعصب جاهلیت بوده است فرقهٔ صوفیه بوده‌اند که از خداپرستی مطلق گذشته دیگر جانب هیچ دینی را بردیگری ترجیح نمی‌داده‌اند. صوفیه جهاد با نفس را از هر جهادی برتر می‌شمردند و ظفری را که بر خود خواهی و خودپسندی و خودبینی دست میداد بزرگترین پیروزی میدانستند. مرد خودبین خودپسند خود خواه است که در خود عیب نمی‌بیند و نسبت بدیگران رحم و گذشت ندارد. صوفیه که مقصود و مقصدی جز وصول بواحد مطلق و متحد گشتن با او نداشتند، و از راه ریشه کن کردن شهوت و حرص و طمع با آزادی کامل نائل میشدند، در دنیا و اهل دنیا و اعمال و نیات مردم جز خدا و مخلوق خدا و مشیت خدا چیزی نمی‌دیدند و بر آن عیب نمی‌گرفتند. در احوال حسین بن منصور حلاج میخوانیم که روزی در بازار بغداد میگذاشت، يك مسلمان و يك يهودی با هم نزاع میکردند،

حلاج شنید که آن مسلمان بنخمس خود گفت « ای یهودی سگ » ، حلاج نکاهی غضب آلوده بر آن مسلمان افکنده باو گفت « سگ خویش را بعوعو وامدار » و بتندی از او دور شد . این مسلمان در پی حلاج بخانه او رفت و چندان عذرخواهی کرد تا خشم او فرو نشست و از تقصیر او در گذشت و از برای باز کردن چشم او گفت : « ای پسرم ، بدان که ادیان همگی از جانب خداست ، و هر طایفه ای را بیکی از ادیان مشغول کرده است ، و آن طایفه را در آن اختیاری نبوده است ، بلکه خدا آن را برای ایشان اختیار کرده است ، و هر کس که مرد دیگری را بیطلان دین و اعتقادی که او راست ملامت کند اختیار کننده را ملامت کرده است ؛ و همچنین بدان که یهودیت و نصرایت و اسلام و کلیه ادیان دیگر اگرچه بر حسب لفظ و اسم مختلفند مقصود تمامی آنها یکیست و در مراد و منظورشان تفاوتی نیست . » در مثنوی مولوی باین فصل بر میخوریم که :

از نظر گاهست ای مغز وجود      اختلاف مؤمن و کبر و جهود  
این جهان همچون درختست ای کرام      ما بر و چون میوهای نیم خام  
سخت گیرد خامها مر شاخ را      زانکه در خامی نشاید کاخ را  
چون بیخت و گشت شیرین لب گران      سست گیرد شاخهارا بعد ازان

در غزلیات حافظ شیرازی باین شعر می رسمیم که :

عیب بردان مکن ای زاهد یا کیزم سرشت      که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت  
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش      هر کسی آن در و د عاقبت کار که کشت  
و باز میخوانیم که :

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست      هر جا که هست یرتو روی حبیب هست  
آنجا که کار صومعه را جلو میدهند      ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست

در قول و فعل صوفیه و عرفای ایران که نظر می کنیم می بینیم که تنها گروه و طایفه ای که از تعصب بری بوده اند و آزارشان بهیچ جانوری نرسیده است ایشان بوده اند . حتی هاتف اصفهانی که از گویندگان نزدیک بعهد ماست برای تثلیث عیسویان ، یعنی سه خدا در یک خدا و یک خدا در سه خدا شناختن ، عذر می تراشد و میگوید :

در سه آئینه شاهد ازلی      یرتو از روی تابناک افکند

سه نکرده بریشم از او را      پرنیان خوانی و حریر و پرند

از جانب دیگر می بینیم که در تمام دوره تاریخ ایران کسانی که از افکار و اخلاق صوفیه و عرفا بهره نبرده بوده اند از تعصب و خودپسندی پُر بوده اند و مخالفین عقیده خود را به آزار و اذیت و کشتن و سوختن مغلوب کرده اند. منحصر بایران هم نبوده است، تاریخ دین یهود و مسیحیت هم از امارات تعصب حکایت میکند، وغالباً فرق و مذاهب متعلق بیک دین آن قدر که باهم خصومت دارند با اشخاص خارج از دین خود دشمنی ندارند، چنانکه در انگلستان بعضی از کاتولیکها را دیده ام که با پیروان مذهب رسمی انگلیس بیشتر دشمنند تا با مردمی که اصلاً دین ندارند.

در ایران از عهد سلطنت سلسله صفوی بعد تعصب دینی و مذهبی شدید شد، و صوفیه مطعون و ملعون شمرده شدند، و کار بجائی رسید که در عصر ما بعضی از کوته نظران عرفان و تصوف را کشنده روح بشر می شمارند. تعصب ازین بالاتر چه میخواهی که ترك تعصب را و بالا بردن مقام بشر از مرتبه منازعات جاهلان را کشتن روح بشر بخوانند و طریقه آن گروهی را بیستندند که باسم دین روز روشن در محکمه عدلیه می ریزند و دوتن را بضرب طپانچه و کارد تلف میکنند و سلاسه سلاسه بیرون رفته مباحث میکنند که ما بودیم که آن دوبنده خدا را کشتیم، و با آزادی هر چه تمامتر میگردند؛ یا آنکه باسم دین در خانه یک نفر بیچاره ریخته خود و زن و بچه های بیگناهِش را میکشند و بسیخ میکشند و بعد هم اهل پایتخت نمی گذارند که قاتلین را محاکمه و مجازات کنند.

دین چیست؟ طریقه ایست از برای اصلاح اخلاق بشر و نظم امور جامعه، که متکی باشد بوحی و الهام آسمانی یا منشأ و مبدأ ماوراء طبعی. پیروان هر دینی مؤسس اصلی طریقه خود را مردی راستگو می شمارند، و اگر میگفت خدا بر من آشکارا گشت و چنین و چنان گفت، یا آنکه من پسر خدا هستم و او مرا برای هدایت شما فرستاده است، یا آنکه یکی از ملائکه مقرب خود را پیش من فرستاد و مرا مأمور کرد که فرمان او را بشما برسانم، این دعوی او را قبول کرده اند و بصحت آن ایمان دارند. غیر از کسانی که با این پیغامبر یا پسر خدا همعصر بوده و او را دیده و مستقیماً

از او اخذ دین کرده اند تمامی مردم دیگر باید از راه نقل یعنی بمتابعت سابقین بدین او بگروند؛ و غیر از کسانی که در سر بزرگی عمداً تغییر دین داده اند یا بتغییر دین خود مجبورشان کرده اند تمامی مردم دیگر پیروان دینی هستند که والدیشان داشته اند و از طفلی بآنها تلقین کرده و آموخته اند.

باین طریق، هر آدمی با دین و مذهبی بار میآید و بآن خومی گیرد، و آن طریقه جزء متعلقات شخصی او میشود، و آنرا از راه دینی دیگران بهتر و برتر می شمارد بقول سعدی، همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال

گر از بیض زمین عقل منعمم گردد بخود گمان نبرد هیچ کس که نادانم.

اگر کسی تصدیق کند که دین دیگری بهتر از دین خود اوست، و حاضر نباشد که دین خود را ترک کرده آن دین دیگر را بپذیرد باید بعقل او خندید. پس از کدام بی دین و کنفوسیوسی و بودائی و زردشتی و برهمن و هندو و یهودی و عیسوی توقع میتوان داشت که اقرار کند که «ای مسلمانان، من لاف عقل می زنم، و معتقد هم هستم که دین شما از همه ادیان بهتر است، و با وجود این تابع آن نیستم!» — بنابراین چرا باید کسی را برای عقیده دینیش که جزئی از اوست کشت یا آزار کرد؟

در این باب که ادیان بدوی بشر چه بوده، و اعتقاد بیک قوه مافوق طبیعت و فکر «خدای یگانه خلاق عالم، یا بیشتر از یک خدا» بذهن بشر چگونه خطور کرده، و ادیان قدیم ساکنین بین النهرین و ایران و روم و یونان چه بوده، و در هند و تبت و چین و ژاپن و امریکا و استرالیا و افریقا چه ادیانی ظهور کرده، و دین اسلام و عیسویت و کلیمیت باهم چه ارتباطی دارد، و هر تازه تری چگونه از دین های سابق مشتق یا مقتبس شده است و هر یک از آنها بمرور زمان بچه شعبه ها و فروعی منقسم شده است بقدری کتب نوشته اند، و موضوع چنان بفرنج و بیچیده است، که هر گاه یک نفر همه عمر خود را از پانزده سالگی ببعده وقف تتبع و تحقیق این موضوع کند نیز عاقبت چنانکه باید و شاید بکنه مطلب نخواهد رسید، و هر کس هم که بقدر وسع خود ازین تحقیق و تفهیم برخوردار شود باز اگر دینی اختیار کند در آن اختیار و انتخاب از میل نفس و سلیقه خود متابعت خواهد کرد، و اگر از عقل بلافد اهل شک باو خواهند گفت

« عقل چیست؟ عقل شما و عقل من و عقل میلیونها نفر مردم عالم همه باهم فرق دارد و هر يك بطوری در قضا یا حکم میکند، و فرض این هم که چیزی با اسم عقل مطلق وجود دارد که در مورد همه نوع بشر یکسان حکم میکند تازه تصوّر است که در فکر و ذهن يك یا چند فیلسوف نقش بسته و ممکنست با رأی دانشمندان دیگر موافق نیاید، پس هر چه عقل شما آن را ثابت و مسلم می‌شمارد لازم نیست که حتماً بعقل دیگران نیز ثابت و مسلم باشد.»

باز برمیگردیم باینکه دین چیست. دین مجموعه اعتقادات فکری و اعمال و رسومی است که از برای يك جامعه وضع کرده اند و عده‌ای از مردم بنای کار و رفتار خود را بر آن گذاشته اند. بطور کلی در هر دینی سه جزء میتوان تشخیص داد: اول اعتقاد بماوراء طبیعت؛ دوم آداب و رسوم و عاداتی در زندگانی که ارتباط با اعتقاد بماوراء طبیعت دارد و رابطه عمل کنندگان را با خدای او محفوظ میدارد؛ سوم عادات و رسوم و قوانینی که مربوطست بطرز رفتار هر فردی از افراد يك جامعه با همنوع خود. من باب مثال اگر دین اسلام را بگیریم، اعتقاد بخدا و صفات سلیمه و ایجابیه او و عذاب جهنم و نعم بهشت جزء دسته اولست؛ مراعات نماز و روزه و حج و دادن خمس و زکات جزء دسته دوم است؛ دروغ نگفتن و دزدی نکردن و مرتکب قتل و زنا نشدن و تهمت و افترا بکسی نبستن جزء دسته سوم.

از حیث این سه رکن اساسی، دین یهود و دین عیسوی و دین اسلام هم‌سنگ و هم‌جنس اند و از يك اصل و منشا آمده‌اند، ولی اینها هم باهم سازگاری ندارند و پیروان هر يك آن دو دین دیگر را باطل میدانند و راه صحیح و راست همان طریقه خود را میدانند و بس. جمله میگویند اگر تمامی اهل عالم بدین ما در آیند و بکلیه مقتضیات و شرایط آن عمل کنند کار عالم درست خواهد شد و صلح کل جهان را فرا خواهد گرفت، اما همه میتوانند گفت که هم راست میگویند و هم دروغ میگویند. راست میگویند در صورتی که شما بتوانید یکی از این ادیان را چنان جبلّی کلیّه نوع بشر کنید که جای کلیّه اخلاق و اغراض و اهواء این نوع را بگیرد؛ و این امر تعلیق بر محالست. و چون این شدنی نیست بالفعل دینداران همه نسبت بدین خود تعصب خودپسندانانه

می‌ورزند و با هیچ دین و مذهب دیگر سازگار نیستند، و یقین داشتن بی‌طالان ادیان دیگر را شرط ایمان داشتن بصحّت دین خود میدانند، همین قدر که در ترویج دین خود کوشش میکنند ثابت میکنند که ادیان دیگر را باطل می‌پندارند و میخواهند آنها را از میان ببرند؛ منتهی مخالفت مردم نسبت بدین دیگران ضعف و شدت دارد.

علمای عاقل خالی از تعصب معتقدند که دین هرکسی مربوط بشخص اوست. ایمان او بخدا، یا اعتقاد نداشتن او بخدا، بمن و شما مربوط نیست؛ اگر هم خداپرستست باز چه ربطی بمن و تو دارد که او خدای خود را بچه نحوی پرستش میکند. و اما آنچه مربوط برفتار مردم با یکدیگر و روابط و علائق نوع بشر است باخلاق شخص منوط است، و چون اخلاق کلیّه مردم خوب و یکنواخت نیست قوانین موضوعه مدنی و قوانین بین‌المللی باید حدّ و قیدی براهواء و اغراض مردم بگذارد.

اما بیهانه اینکه اخلاق همه را خوب و یکسان نمیتوان کرد نباید افسار اطفال و مردم کج رفتار را بسر خودشان زد که هر طور میخواهند بار بیایند و تکیه بقانون کرد که از هوای نفس ایشان جلو گیری کند. خیر، هر قومی باید بکوشد که افراد خود را از طفولیت بهترین وجهی تربیت کند و بار بیاورد. ریشه کن کردن تعصب و خرافات پرستی و آخوند منشی و هرج و مرج طلبی از راه تربیت ممکنست و بس. حدود و قیود قانونی ضامن اجرا میخواهد، اما خصلت و خلق خوبی که در وجود بشر جای گزین شد از مراقب و سرپرست بی نیازش میکند. حقّ خود را حفظ کردن و بحقّ دیگران تخطّی نکردن، آزادی در اعمال و عقاید شخصی را نگه داشتن و آزادی دیگران را رعایت نمودن، باید از بیچگی بزور تعلیم و تربیت در وجود اشخاص مخمّر شود. تربیت اخلاقی داشتن و، با معرفت بودن، از يك طرف، و استحکام وضع اداره و، قوانین مدنی جامعه، از جانب دیگر، باید متکفل نظم جامعه و ترقّی دادن قوم بشوند.

لندن، مردادماه ۱۳۳۱

